

سلسله مباحث از غنای قرآنی ۱۶-۵

از ولادت تا شهادت حضرت زهرا علیها السلام رضیه

در سوره های منزل و مدثر

شب پنجم محرم ۱۴۴۲

عنوان بحث شب پنجم:

حضرت مدثر، من ذری که قسیم تمام آفرینش است

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ *

قُمْ فَأَنْذِرْ * وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ﴾

سوره مدثر/ ۱ تا ۳.

برای دریافت فایل صوت، متن و پاور پوینت مربوط به

مباحث مطرح شده در این شبها می توانید به پایگاه

اینترنتی

www.sadeqifard.com

مراجعه کنید

غلامرضا صادقی فرد

بخشی از زیارت حضرت سید الشهداء علیها السلام در روز عرفه:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَاوَارِثَ آدَمَ صَفْوَةَ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَاوَارِثَ نُوحٍ نَبِيِّ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَاوَارِثَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَاوَارِثَ مُوسَى كَلِيمِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَاوَارِثَ عِيسَى رُوحِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَاوَارِثَ مُحَمَّدٍ حَبِيبِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَاوَارِثَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَاوَارِثَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتُ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتُ عَلِيِّ الْمُتَزَنَّى، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتُ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتُ خَدِجَةَ الْكُبْرَى. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ثَارَ اللَّهِ وَابْنَ ثَارِهِ، وَالْوَيْسَرَ الْمُتَوَرَّ. أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ، وَآتَيْتَ الزَّكَاةَ، وَأَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ، وَنَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَأَطَعْتَ اللَّهَ حَتَّى أَتَاكَ الْيَقِينُ. فَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً قَتَلَتْكَ، وَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً ظَلَمَتْكَ، وَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً سَمِعَتْ بِذَلِكَ فَرَضِيَتْ بِهِ. يَا مَوْلَايَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، أَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ وَأَنْبِيََاءَهُ وَرُسُلَهُ، أُنَى بِكُمْ مُؤْمِنٌ وَيَأْيَابُكُمْ مُؤَقِّنٌ، بِشَرَايِعِ دِينِي، وَخَوَاتِيمِ عَمَلِي، وَمُنْقَلَبِي إِلَى رَبِّي. فَصَلِّوْا تُ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَعَلَى أَرْوَاحِكُمْ وَعَلَى أَجْسَادِكُمْ وَعَلَى شَاهِدِكُمْ وَعَلَى غَائِبِكُمْ، وَظَاهِرِكُمْ وَبَاطِنِكُمْ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتُ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَابْنَةَ سَيِّدِ الْوَصِيِّينَ، وَابْنَةَ إِمَامِ الْمُتَّقِينَ، وَابْنَةَ قَائِدِ الْغُرِّ الْمُحْجَلِينَ إِلَى جَنَاتِ النَّعِيمِ. وَكَيْفَ لَا تَكُونُ كَذَلِكَ وَأَنْتَ بَابُ الْهُدَى، وَإِمَامُ التَّقَى وَالْعَزْوَةِ الْوُثْقَى، وَالْحُجَّةُ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا وَخَامِسُ أَصْحَابِ الْكِسَاءِ. غَدَنَّاكَ يَدُ الرَّحْمَةِ، وَرُضِعْتَ مِنْ تَدْيِ الْإِيمَانِ، وَرَبِّيتَ فِي حَجْرِ الْإِسْلَامِ. فَالْتَفَتْنَا غَيْرَ رَاضِيَةٍ بِفِرَاقِكَ، وَلَا شَاكَةٍ فِي حَيَاتِكَ، صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَعَلَى آبَائِكَ وَأَبْنَائِكَ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صَرِيحَ الْعَبْرَةِ الشَّاكِبَةِ، وَقَرِينَ الْمُصِيبَةِ الرَّابِتَةِ. لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً اسْتَحَلَّتْ مِنْكَ الْمَحَارِمَ. فَفُتِلَتْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ مَقْهُورًا، وَأَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِكَ مَوْثُورًا، وَأَصْبَحَ كِتَابُ اللَّهِ بِفَقْدِكَ مَهْجُورًا. السَّلَامُ عَلَيْكَ وَعَلَى جَدِّكَ وَأَبِيكَ، وَأُمِّكَ وَأَخِيكَ، وَعَلَى الْأُمَّةِ مِنْ بَنِيكَ، وَعَلَى الْمُسْتَشْهَدِينَ مَعَكَ، وَعَلَى الْمَلَائِكَةِ الْحَاقِقِينَ بِقَبْرِكَ، وَالشَّاهِدِينَ لِرُؤُوكِ، الْمُؤْمِنِينَ بِالْقَبُولِ عَلَى دُعَاةِ شِيعَتِكَ، وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ...»

«سلام بر تو ای وارث آدم، برگزیده خدا. سلام بر تو ای وارث نوح، پیامبر خدا. سلام بر تو ای وارث ابراهیم، خلیل خدا. سلام بر تو ای وارث موسی، کلیم الله. سلام بر تو ای وارث عیسی، روح الله. سلام بر تو ای وارث محمد، حبیب الله. سلام بر تو ای وارث امیر مؤمنان، سلام بر تو ای وارث فاطمه زهرا. سلام بر تو ای فرزند محمد مصطفی. سلام بر تو ای پسر علی مرتضی. سلام بر تو ای فرزند فاطمه زهرا. سلام بر تو ای فرزند خدیجه کبری. سلام بر تو ای آن که خون خواهش خداست و فرزند کسی که خدا خون خواه اوست و ای کشته ای که انتقام کشته گانت گرفته می شود. گواهی می دهم که توبه راستی نماز را بپا داشتی و زکات را پرداخت کردی و به کار نیک فرمان دادی و از کار ناپسند بازداشتی و از خدا اطاعت کردی تا آن زمان که یقین (=شهادت) به نزد آمد. پس، خدا لعنت کند مردمی را که تو را کشتند و خدا لعنت کند مردمی را

که به توستم کردند و خدا لعنت کند مردمی را که این مطلب را شنیدند و به آن رضایت دادند. ای مولای من! ای اباعبدالله! خدا و فرشتگانش و پیمبران و رسولانش را گواه می‌گیرم که من به شما ایمان دارم و به بازگشت شما یقین دارم، طبق احکام دینم و پایان کردارم و بازگشت من به سوی ربم است. پس، صلوات خدا بر شما و بر جانهای شما و بر پیکرهای شما و بر حاضران و بر غائبان و بر ظاهران و بر باطنان. سلام بر توای فرزند خاتم پیمبران! و فرزند سید الاوصیاء و فرزند امام متقیان و فرزند راهبر و سفیدان به سوی بهشتهای پر نعمت. و چطور می‌شود که تو این گونه نباشی در حالی که تو باب هدایت و امام تقوا و آن دستاویز محکم و حجت بر اهل دنیا و پنجمین اصحاب کساء هستی. دست رحمت به تو غذا داد و از پستان ایمان شیر خوردی و در دامن اسلام پرورش یافتی. پس، جان راضی به فراق و جدائی تو نیست و هیچگونه شک و تردیدی در زنده بودن تو ندارد. صلوات خدا بر تو و بر پدرانت و بر فرزندان تو. سلام بر توای کشته اشک ریزان و همدم مصیبتهای پی در پی. خدا لعنت کند امتی را که حرمت را شکستند. و از آن رو، تو که درود خدا بر تو باد، به سختی کشته گشتی و رسول خدا ﷺ برای توبه خونخواهی نشست و کتاب خدا با از دست دادن تو مهجور و متروک گشت. سلام بر تو و بر جد و پدر و مادر و برادرت باد و هم بر امامان از فرزندان و بر شهیدانی که با تو شهید گشتند و بر فرشتگانی که قبرت را احاطه کرده‌اند و برای زائرانت گواهند؛ فرشتگانی که آمین گوی دعای شیعیان تو هستند و سلام بر تو و رحمت خدا و بر کاتش بر تو باد!...».

در «سوره مدثر» مانند «سوره مزمل»، پس از آن که خدای حکیم پیامبر رحمتش را با اسمی مبارک و پر عظمت، صدا زده، دستورهایی را در خطاب به آن حضرت صادر کرده است. اولین فرمان در هر دو سوره، فرمان «قیام» است با این تفاوت که در «سوره مزمل»، «اللیل» به عنوان زمان انجام «قیام» مشخص شده و در «سوره مدثر» زمانی برای انجام این «قیام» تعیین نشده است. این تفاوت سبب می‌شود که قیام «سوره مزمل»، یک «قیام مقید» و قیام «سوره مدثر» یک «قیام مطلق» باشد.

مطلق و مقید بودن «قیام» در این دو سوره، تفاوت بسیاری را در این عمل و فهمی ایجاد می‌کند که از این دو فرمان به ذهنها خطور می‌کند. به هر حال و برای فهم هر چه بهتر این فرمان در «سوره مدثر»، لازم است که به صورت خاص به آن پرداخته شود.

قیامی مقدمه انداز

در آیه: ﴿قُمْ فَأَنْذِرْ﴾، خدای حکیم به پیامبر دو فرمان داده که یکی از آنها مقدمه انجام دیگری است. وجود «فاء» در آغاز «فَأَنْذِرْ»، این فرمان را به طور کامل از فرمان اول جدا کرده و سبب شده تا دیگر نتوان ادعا کرد، مقصود از ﴿قُمْ فَأَنْذِرْ﴾ این است که ای پیامبر! دیگر باید آستین همت را برای «انذار» بالا بزنی و

با نهایت تلاش نسبت به این امر اقدام کنی. یعنی با وجود این «فاء» روشن است که «قیام» پرونده جدا شده‌ای از پرونده «انذار» دارد.

فرمانهای «قُمْ أَنْذِرْ»، «قُمْ وَأَنْذِرْ»، «أَنْذِرْ» و «قُمْ فَأَنْذِرْ» با یکدیگر تفاوت‌های بسیاری دارند که از مقایسه آنها می‌توان با جایگاه «قُمْ» در این آیه، بیش از پیش آشنا شد. براساس فرمان اول، «انذار» نتیجه «قیام» است و براساس فرمان دوم، «قیام» و «انذار» دو کاری است که بدون در نظر گرفتن ترتیب، باید توسط خاتم پیامبران به انجام رسد. براساس این ترکیب، «انذار» می‌تواند قبل از «قیام» نیز به انجام برسد. در ترکیب سوم، خبری از «قیام» در بین نیست و اگر چنانچه «انذار» به گونه‌ای وابسته به «قیام» باشد که نتواند از آن جدا شود، با صدور این فرمان، «قیام» نیز لازم و واجب خواهد شد. این در حالی است که بر اساس فرمان آیه، فاصله «قیام» و «انذار» می‌تواند فاصله زیادی باشد و حتی در این حالت، «انذار» می‌تواند در حالت غیر «قیام» نیز به انجام برسد و هیچ منافاتی با این ترکیب نیز نداشته باشد.

آیات آغازین «سوره مدثر» تا آیه ۳۷ و دست کم تا «فَإِذَا نُفِرَ فِي الْأَقْوَارِ» با یکدیگر ارتباط عظیم و بدون گسست و به گونه‌ای ارتباط دارند که از یکدیگر قابل جدا شدن نیستند و از آن جا که این آیات از دستورهای ترکیب یافته که با حروف عطف و به ویژه با «فاء» از دستورهای قبلی خودشان جدا شده‌اند، باید تمام آنها را از دستورهایی به حساب آورد که ترتیب در انجام آنها شرط است. بر این پایه و از آن جا که «قیام» اولین فرمان از این سری فرمانهاست، باید آن را مقدمه انجام تمام دستورهای دیگر نیز به شمار آورد. از آن جا که «قیام» در اولین مرحله، مقدمه انجام «انذار» است و «انذار» عنوانی است که تمام رسالت خاتم پیامبران را پوشش می‌دهد، «قیام» از اهمیت بسیار بالایی برخوردار می‌شود.

اولین مفهومی که از این واژه به ذهنها خطور می‌کند، «ایستادن» است. «قیام» ساکنان زمین و آسمان به هنگام دمیده شدن در صور، از همین نوع است:

﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ
فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ﴾^۱

«و در صور دمیده می‌شود و بعد از آن هر آن فردی که در تمام آسمانها و زمین است شیهه‌ای می‌کشد به جز آن فردی که خدا بخواهد. بعد از آن بار دیگری در صور دمیده می‌شود و در آن هنگام، همه آنان برپا هستند و نظاره می‌کنند».

نام گذاری آخرت به «قیامت» شاید با اشاره به همین تعبیر و تعابیر مشابه، صورت گرفته باشد اما

این ایستادن، آن مفهومی نیست که بتواند از چنان اهمیتی برخوردار باشد که مقدمه لازم «انذار» باشد؛ آن هم تمام انذار خاتم پیامبران؛ به ویژه آن که «انذار» پیامبر رحمت ممکن است به صورت ایستاده، نشسته و خوابیده انجام شود و در هر صورتی او تکلیف رسالتی خودش را انجام داده است.

گاهی این تعبیر، در مقابل واژه «قعود» و در کنار این تعبیر به کار رفته است. در این صورت، «قیام» حتماً به معنای «ایستادن» است:

﴿فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ فَادْكُرُوا اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِكُمْ فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا﴾^۱

«در آن حالت، وقتی که خواستید نماز را بجا آورید، خدا را در حال ایستاده، نشسته و در حالی که به پهلو آرمیده‌اید، «ذکر» کنید و وقتی که امنیت حاصل شد، نماز را در زمان خود و به شکل کاملش به جا آورید زیرا که نماز وظیفه‌ای ثابت و مشخص و زمان دار برای مؤمنان است».

گاهی از این واژه برای تعبیر از «حضور در محل و مکانی خاص» استفاده می‌شود:

﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَىٰ قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ﴾^۲

«و تو بر هر یک از آنان (=منافقان) که مُرد، هرگز نماز مگزار و بر قبر او نایست. به درستی که آنان به خداوند و رسول او کافر شدند و مردند در حالی که فاسق بودند».

﴿وَلَا تَقُمْ عَلَىٰ قَبْرِهِ﴾ هر رقم حضوری را شامل می‌شود؛ خواه در هنگام حضور بر قبر منافقان، فرد نشسته باشد، خواه ایستاده و خواه خوابیده. در هر صورت، قیام بر قبر منافقان مورد نهی خدای حکیم قرار گرفته است.

نمونه دیگری از این کاربرد، آیه‌ای است که اجازه حضور در مسجد ضرار را از خاتم پیامبران و نیز از تمام مسلمانان سلب کرده است:

﴿لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا الْمَسْجِدُ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَّطَّهَرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ﴾^۳

۱. سوره نساء / ۱۰۳.

۲. سوره توبه / ۸۴.

۳. سوره توبه / ۱۰۸.

«هرگز در آن جا نایست. به تحقیق مسجدی که از روز نخست بر پایه تقوا بنا شده سزاوارتر است که در آن به نماز ایستی. در آن مسجد مردانی هستند که همواره دوست می‌دارند که خود را «تطهیر» نمایند و خدا افرادی را که در پی «تطهیر» خویشند دوست می‌دارد».

ناگفته پیداست که تعبیر «لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا» همه رقم تصرفی را ممنوع ساخته است نه تنها تصرفی که با عنوان روی پا ایستادن شناخته می‌شود.

این واژه گاهی با حروف جر نیز به کار می‌رود؛ به گونه‌ای که حرف جر، جزء مفهومی این تعبیر و این تعبیر باشد. برای نمونه، تعبیر «قَامَ إِلَى...» برای مواردی به کار می‌رود که فرد برای انجام یک عمل، عزمش را جزم کرده باشد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ...﴾^۱.

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! آن گاه که برای نماز به پا خاستید، پس صورت‌هایتان و نیز دست‌هایتان را تا حد آرنجها شستشو دهید...».

تعبیر «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ» قیام برای خود نماز نیست بلکه قیامی برای وضوست؛ برای وضویی که خودش مقدمه نماز است و ناگفته پیداست، گرفتن وضو در حال ایستاده، نشسته و خوابیده امکان دارد.

تعبیر «قیام» گاهی جاگزین فعل دیگری مانند نماز خواندن می‌شود:

﴿وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرَائِكُمْ وَلْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَى لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ...﴾^۲.

«وهرگاه در میان آنان بودی و برای آنان نماز را برپا داشتی پس باید گروهی از شما با تو بایستند و آنان باید که جنگ افزارهای خود را بردارند. پس وقتی که گروه نمازگزار به سجده رفتند آنان (=گروه محافظ) باید به حمایت از شما قرار گیرند. و باید گروه دیگری که نماز نخوانده‌اند بیایند و با تو نماز بخوانند...».

عبارت: «فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ» بعد از «وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ» به این مفهوم است که آنان باید با پیامبر خدا نماز بخوانند و شاهد این مفهوم، عبارت «وَلْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَى لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ...» است که در ادامه آمده است.

کاربرد این واژه البته به این موارد منحصر نمی‌شود. این واژه با همین مفهوم گاهی برای حکایت از

۱ سوره مائده/۶.

۲ سوره نساء/۱۰۲.

تسلطی به کار می رود که کامل است و چیزی از قلم پوشش آن نیفتاده است:

﴿وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا﴾^۱.

«اموالتان را به دست سفیهان ندهید؛ آن اموالی را که خدا برای شما «قیامی» را قرار داده است، اما از همان محل، خرج آنان و خرج لباسشان را تأمین کنید و به آنان سخنان شناخته شده و نیکویی بگویید». در آیه ای دیگر که از «قوام» بودن مردان بر زنان بحث می کند، این واژه تعریف روشنتری یافته است:

﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ...﴾^۲.

«مردان بر زنان «قوام» هستند و این به آن خاطر است که خدا بعضی از آنان را بر بعضی دیگر فضیلت بیشتری داده و نیز به خاطر آن است که آنان از اموالشان نفقه پرداخت می کنند...».

بر این مبنا، در واژه «قوام»، سلطه و تسلط و چیرگی خوابیده و حقوقی را نیز به همراه دارد که از فضیلت‌هایی ناشی می شود که «قوام» بر غیر «قوام» دارد. زمخشری در شرح این آیه این گونه آورده است:

﴿قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ﴾: يَقُومُونَ عَلَيْهِنَّ أَمْرِينَ نَاهِيَيْنَ، كَمَا يَقُومُ الْوَلَاةُ عَلَى الرِّعَايَا. وَشُمُوا قَوْمًا لِذَلِكَ. وَالضَّمِيرُ فِي «بَعْضَهُمْ» لِلرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ جَمِيعًا، يَعْنِي إِنَّمَا كَانُوا مُسَيِّطِرِينَ عَلَيْهِنَّ بِسَبَبِ تَفْضِيلِ اللَّهِ بَعْضَهُمْ - وَهُمْ الرِّجَالُ - عَلَى بَعْضٍ - وَهُمْ النِّسَاءُ - . وَفِيهِ دَلِيلٌ عَلَى أَنَّ الْوَلَايَةَ إِنَّمَا تُسْتَحَقُّ بِالْفَضْلِ، لَا بِالتَّغَلُّبِ وَالْإِسْطِطَالَةِ وَالْقَهْرِ^۳.

﴿قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ﴾ یعنی آنان بر زنان سرپرستی دارند و به آنان امر و نهی می کنند همان گونه که والیان بر رعیت سلطه و تسلط دارند و به همین خاطر به آنان «قوم» گفته می شود و ضمیر در «بَعْضَهُمْ» به همه مردان و زنان باز می گردد و مفهوم آن این است که مردان بر زنان به آن سبب سلطه دارند که خدا بعضی از آنان را - که همان مردان باشند - بر بعضی دیگر - که همان زنان باشند - فضیلت بیشتری داده و در این عبارت، دلیلی بر این مطلب است که استحقاق ولایت با فضیلت است نه با قهر و غلبه و امکانات مالی».

به نظر می رسد که زمخشری این مطالب را در جایی به خاطر آورده است که مشکلی را

۱. سوره نساء / ۵.

۲. سوره نساء / ۳۴.

۳. تفسیر زمخشری ج ۱ / ۵۰۵.

در نظام حکومتی آنان ایجاد نمی‌کند. بر اساس آن چه زمخشری در این جا اظهار کرده، ولایت هیچ ربطی به نصرت و عشق و فدایت شوم و علاقه و محبت‌هایی از این دسته و گروه‌ها ندارد و در حد زن و شوهر و والی بودن برای یک شهر نیز قواعد و قوانینی دارد تا چه رسد به ولایت الهی بر تمام مؤمنان در تمام عالمیان.

«مقام» بر وزن «مَفْعَل»، اسم مکان و یا اسم زمان از ماده «قوم» است. برای کاربرد این واژه، هرگز وجود قیام در آن جایگاه شرط نشده و این نامگذاری نیز حتماً به این سبب انجام نشده است.

﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ﴾^۱.

«به درستی که متقیان در «مقامی امین» قرار دارند».

این واژه برای خدا نیز به کار رفته است که زمان و مکان و کیفیت و چگونگی ندارد:

﴿وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ﴾^۲.

«و برای هر فردی که از «مقام ربش» خوف داشته باشد، دو جنت است».

این «مقام» به گونه‌ای است که بندگان می‌توانند از آن خوف نیز داشته باشند:

﴿وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ * فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ﴾^۳.

«و اما هر فردی که از مقام ربش خوف داشته باشد و نفس را از خواسته‌های هوس آلودش باز دارد،

قطعاً جایگاه او همان بهشت است».

بنا بر این و بر مبنای آیاتی که تا کنون مطرح شده است، کاربرد واژه «قیام» در مفهوم «ایستادن بر روی دو پا» تنها در مواردی صورت می‌گیرد که قرینه یا قرینه‌هایی برای رساندن این مفهوم، در جمله وجود داشته باشد. برای نمونه، می‌توان به واژه «قعود» اشاره کرد که گاهی همراه «قیام» در جمله به کار می‌رود و نیز می‌توان به بیرون آمدن مردگان از قبرها اشاره کرد که قرینه مناسبی برای آن است که نشان دهد، واژه «قیام» در آن کاربردها به مفهوم «ایستادن بر روی دو پا» است.

خدای جهانیان کعبه را «قیام» قرار داده است:

۱ سوره دخان/ ۵۱.

۲ سوره رحمان/ ۴۶.

۳ سوره نازعات/ ۴۰ و ۴۱.

﴿جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ...﴾^۱

«خدا کعبه را - که بیت الحرام است - قیامی برای مردم قرار داد...».

دقت شود که این «قیام» به «جعل الهی» وابسته است و خود کعبه به تنهایی و به خودی خود، برای مردم «قیام» نیست و این خود، نشان از آن می‌دهد که این «قیام»، منصبی از مناصب الهی است. «قیام قرار دادن کعبه» تعبیری است که می‌تواند «قیام» موجود در تعبیر: ﴿قُمْ فَأَنْذِرْ﴾ را تعریف روشنتری کند زیرا اگر مفهوم این عبارت این باشد که کعبه به اراده و خواست خدا «سرپا»ست، این سرپا بودن دیگر اختصاصی به انسانها ندارد که کعبه قیامی برای انسانها باشد، همان گونه که به کعبه هم اختصاصی ندارد و اگر چنانچه کعبه به این مفهوم سرپا باشد، برای همه و دست کم برای زمین و ساکنان زمین سرپاست و اگر زمین خورده و افتاده باشد، برای همگان زمین خورده و افتاده است نه برای انسانها و این در حالی است که در آیه نه تنها به این مطلب تصریح شده که کعبه برای انسانها «قیام» است که به این حقیقت نیز تصریح شده که این «قیام» به «جعل الهی» وابسته است همان گونه که وجود و عدم سایر مناصب الهی نیز به «جعل الهی» وابسته است. در آیاتی دیگر از کتاب، دو صفت برای «بیت» به کار رفته است که نشان می‌دهد «قیام» بودن کعبه به معنای سرپا بودن کعبه نیست:

﴿قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ * إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ * فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾^۲

«بگو: صدق است آن چه خدا گفت و انجامش داد. پس، از آیین ابراهیم تبعیت کنید که او تابع حق بود و از مشرکان نبود. در حقیقت، نخستین خانه‌ای که برای مردم، قرار داده شد، همان خانه مبارکی است که در «بکة» است و هدایتی است برای عالمیان. در آن خانه، آیات بیناتی است و مقام ابراهیم. و هر آن که به آن خانه وارد شود، در امان است. و برای خدا، حج آن خانه، بر عهده مردم است. هر فردی که

۱ سورة مائده/ ۹۷.

۲ سورة آل ابی طالب/ ۹۵ تا ۹۷.

بتواند به سوی آن راه یابد و هر فردی کفر ورزد، به درستی که خداوند از تمام عالمیان بی نیاز است».

بر پایه این آیات، کعبه مبارک است و برای تمام عالمیان هدایت و به شهادت **﴿فَإِنَّ اللَّهَ
عَنِّي عَنِ الْعَالَمِينَ﴾**، کعبه برای تمام عالمیان هدایت است نه برای ساکنان زمین و نه از
میان ساکنان زمین، برای انسانها.

شاید عبارت: **﴿فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ﴾** بعد از: **﴿هُدًى لِّلْعَالَمِينَ﴾**، روشن کننده این مطلب
مهم باشد که چرا کعبه برای تمام عالمیان هدایت است؟ برای مبنای کعبه برای تمام عالمیان هدایت
است زیرا که در کعبه، «آیاتی بینات» و نیز «مقام ابراهیم» وجود دارد. بنا بر این، این آیات را می‌توان تعریف
کننده دو مطلب بسیار مهم نیز دانست: «قیام بودن کعبه برای مردم» و «مقام ابراهیم».

فراموش نشود که «مقام» از ماده «قوم» ساخته شده و «مقام ابراهیم» بر اساس آن چه قبل از این
مطرح شد، به معنای محل قیام حضرت ابراهیم است که البته همان گونه که یادآوری شد، اختصاصی به
قیام و قعود آن حضرت ندارد.

بنای کعبه به دست حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل صورت گرفته و به همین سبب، جای
جای خانه، مقام حضرت ابراهیم و نیز مقام حضرت اسماعیل است اما جایگاه مخصوصی از این خانه،
بنا به هر دلیلی با این عنوان مشخص شده است. یعنی:

یا باید تمام خانه را «مقام ابراهیم» خواند و یا باید این نکته را پذیرفت که «مقام» بودن
«مقام»، از «روی پا ایستادن» در آن محدوده، مشخص نمی‌شود.

آیه‌ای دیگر از کتاب خدا، جلوه دیگری از «قیام» را نشان می‌دهد. پیش‌نیاز این حالت، اطمینان
قلبی بسیار بالایی است که اعطای آن، به خدای جهانیان انتساب دارد:

**﴿وَرَبَطْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَن نَّدْعُو مِن دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ
قُلْنَا إِذَا شَطَطًا﴾**^۱

«و قلبهای آنان را در آن زمان محکم ساختیم که آنان قیام کردند و به دنبال آن قیام، گفتند: رب ما رب
آسمانها و زمین است ما هرگز معبودی جز او را نخواهیم خواند که در آن صورت، ما سخنی نادرست و آشفته
گفته‌ایم».

این آیه در خصوص اصحاب کهف و اقدام آنها بحث می‌کند. روشن است، زمانی که با **﴿إِذْ قَامُوا﴾**

فَقَالُوا» مشخص می‌شود، یک زمان خاص است و این زمان، آن زمانی است که اصحاب کهف تصمیم نهایی خودشان را گرفتند و از مشرکان برای همیشه جدا شدند. البته با دلالت آیات کتاب خدا، روشن است که این «قیام» آنان - که قیامی رو در روی شرک و بت پرستی و مشرکان و بت پرستان بود - در نهایت پنهانی صورت گرفته بود و هیچ چهره خارجی نداشت.

باز هم به دلالت آیاتی از کتاب، اصحاب کهف قبل از اقدام نهایی، مدت‌ها بود که در باره توحید و فرار از شرک با هم صحبت می‌کردند و قرار و مدار می‌گذاشتند اما آن زمان که برای جدا شدن از مشرکان تصمیم قطعی خودشان را گرفتند و از آنان جدا شدند، خدا قلب آنان را محکم ساخت و برای تعبیر از این زمان، تعبیر «إِذْ قَامُوا» به کار رفته است.

برای روشنتر شدن موضوع، کافی است «قَامُوا» از ترکیب آیه حذف شود. در آن صورت، عبارت به این صورت در خواهد آمد: «وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ إِذْ قَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنْ نَدْعُو مِنْ دُونِهِ إِلَهًا» و در چنین حالتی، این آیه دیگر از اقدام نهایی اصحاب کهف در خروج از شهر و پناه بردن به کهف، سخنی نمی‌گوید. یعنی این همه، اثر تعبیر «قَامُوا» است.

در آیه‌ای دیگر از کتاب خدا، مشابه این تعبیر برای خاتم پیامبران به کار رفته است که سلام و صلوات خدا بر او و خاندان او باد:

﴿وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا﴾^۱.

«و این که وقتی بنده خدا (=پیامبر رحمت) بر می‌خواست تا او را بخواند، می‌رفت که همه آنان علیه او دست به یکی شوند».

پیامبر رحمت قبل از دعوت علنی به توحید و نیز قبل از دعوت خویشان نزدیکش به خدا، در غار و در خانه، شب و نیمه شب و نیز در طول روز خدا را می‌خواند و مشرکان از این مطلب خبری نداشتند تا بخواهند روی سر آن حضرت بریزند و او را بکشند و یا ناکار کنند اما این آیه از اقدامی این گونه و یا نزدیک شدن اقدامی این گونه خبر نمی‌دهد بلکه خبر از آن زمانی می‌دهد که با اقدام به چنین عملی، مشرکان می‌خواستند او را ریز ریز کنند. آن زمان، زمانی است که پیامبر رحمت، به صورتی علنی، رو در روی مشرکان و در مقابله با آنان، به خواندن خدا اقدام می‌کرد. تمام این نقطه یابی و شرح این حکایت، اثر تعبیر «قَامَ» در این آیه است.

ترکیب آیه: ﴿قُمْ فَأَنْذِرْ﴾ به دلیل وجود «فاء» در این ترکیب، بیشتر مشابه ترکیب ﴿قَامُوا فَقَالُوا﴾ است تا ترکیب: ﴿قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ﴾ و به همین جهت، این آیه می‌تواند برای فهم هر چه بیشتر آیه: ﴿قُمْ فَأَنْذِرْ﴾، مورد استفاده قرار بگیرد. فراموش نشود، هم ﴿قُمْ فَأَنْذِرْ﴾ به رسالت و انذار خاتم پیامبران ارتباط دارد و هم ﴿قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ﴾. تفاوت این دو، در چگونگی «انذار» است.

در اندازی که بر اساس ﴿قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ﴾ انجام می‌شد، پیامبر رحمت فرد یا افراد خاصی را مورد خطاب دعوت خودش قرار نمی‌داد و تنها از راه خواندن خدا در اجتماع و در میان بندگان، آنان را به سوی توحید می‌کشاند و با خدای یگانه آشنا می‌کرد و به منطبق قرآن، مشرکان و کافران به مجرد دیدن چنین صحنه‌ای بر سر آن حضرت می‌ریختند و با او برخورد می‌کردند اما در انذار منظور نظر آیه: ﴿قُمْ فَأَنْذِرْ﴾، پیامبر رحمت مخاطبها را انتخاب می‌کرد و به صورت رسمی و با صراحت هر چه بیشتر، آنان را به خدای عالمیان دعوت می‌کرد. ناگفته پیداست مردمانی که در انذار نوع اول چنان برخوردی را با پیامبر رحمت داشتند، در انذار نوع دوم، به هیچ وجه، از جان آن حضرت نمی‌گذشتند.

انذار مورد نظر آیه: ﴿قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ﴾ حتماً به آغاز رسالت علنی خاتم پیامبران ارتباط می‌یابد و انذار مورد نظر آیه: ﴿قُمْ فَأَنْذِرْ﴾ حتماً بعد از این انذار و با فاصله‌ای بسیار صورت می‌گرفت و این انذار حتماً بعد از نزول آیات: ﴿فَأَصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ * إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ * الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ﴾^۱ و علنی شدن دعوت خاتم پیامبران، صورت گرفته است. به این جهت، نفس دقت در این موضوع، می‌تواند زمان نزول این آیات را نیز مشخص کند.

تثبیت فواید خاتم پیامبران برای قیام

ملاحظه شد که قیام مورد فرمان در آیه: ﴿قُمْ فَأَنْذِرْ﴾، تنها روی پا ایستادن و آمادگی برای انجام انذار نیست. این قیام، فرمانی مستقل از انذار و فرمانی است که باید قبل از آغاز انذار به انجام برسد.

هم چنین ملاحظه شد که ترکیب آیه: ﴿قُمْ فَأَنْذِرْ﴾ بیشتر شبیه ترکیب: ﴿قَامُوا فَقَالُوا﴾ است تا ترکیب: ﴿قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ﴾ و همان گونه که در آیه: ﴿وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ دیده می‌شود، برای قیامی این گونه، به «ربط قلب» نیاز است و بنا به تصریح این آیه، خدا خودش چنین اطمینانی را برای اصحاب کهف ایجاد کرده بود.

بنا بر این، این نکته نیز پذیرفتنی است که:

برای انجام فرمان «قُم» قبل از فرمان «أَنْذِرْ»، به «ربط قلب» و «تثبیت فؤاد» نیاز است که به منطبق کتاب خدا، برای انجام عمل «انذار»، این اعطا به خاتم پیامبران صورت گرفته است:

﴿فَأُصَدِّعُ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضُ عَنِ الْمُشْرِكِينَ * إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ * الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ﴾^۱

«پس آنچه را که به آن فرمان داده می‌شوی با صدای بلند فریاد کن و از مشرکان روی برتاب. ما شرسته‌ها را از تو برطرف می‌کنیم. همان افرادی که با «الله» معبود دیگری را قرار می‌دهند. پس، آنان به زودی می‌دانند».

بر اساس این فرمان الهی، پیامبر رحمت باید دعوت علنی را آغاز کند و به همین وسیله خدای حکیم با فعلی ماضی به او خبر داده که تمام حمایت‌های لازم از او صورت گرفته است، نه آن که این حمایت‌ها بعداً صورت خواهد گرفت. این خود، برهانی قاطع بر این حقیقت است که:

تمام حمایت‌های مورد نیاز برای «انذار» مذکور در «قُم فَأَنْذِرْ» نیز انجام می‌گیرد و بالطبع باید پذیرفت، خبر این حمایت‌ها به او و دیگران نیز داده شده است که در این صورت، این حمایت‌ها و اخبار آنها را باید در فرمان «قُم» جستجو کرد.

در این زمینه البته نباید از آیات: «... وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا * إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا» نیز غافل شد و اثری را به فراموشی سپرد که ترتیل قرآن کامل بر «تثبیت فؤاد خاتم پیامبران» می‌گذارد.^۲

فرمان «قُم» در «قُم فَأَنْذِرْ» غیر از آن که از موهبت‌ها و فضیلت‌های بسیاری خبر می‌دهد که خدای جهانیان به خاتم پیامبران‌ش اعطا کرده، آینه‌ای گویا برای نمایاندن شرایطی است که این آیه و این آیات در آن شرایط نازل شده است.

قیامی برای تمام عالمین

واژه‌های پرکاربرد دیگری نیز در کتاب خدا وجود دارد که بر پایه «قوم» ساخته شده‌اند. «قیَم»، «قیَم» و «مستقیم» از آن واژه‌ها به شمار می‌آیند. خوشبختانه این واژه‌ها در ارتباط با خاتم پیامبران نیز به

۱ سوره حجر/ ۹۴ تا ۹۶.

۲ بحث در مورد این آیات، در ضمن بحث‌های مربوط به «سوره مزمل» گذشت.

کاررفته است.

در آیاتی از کتاب، خدای جهانیان، «صراط مستقیم» را به صورتی روشن و بی واسطه، به عنوان «دین قیّم» و یا «دین قیّم»، معرفی کرده است. برای نمونه:

﴿قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيمًا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾. ۱

«بگو: به درستی که مرا رب من به «صراطی مستقیم» هدایت کرده که این «صراط مستقیم»، دینی سراسر هدایت و خالی از نقص و از هرگونه کژی است؛ این دین، آیین ابراهیم است که حنیف است و او از مشرکان نبود».

«قیّم»، مصدر است و کاربرد این مصدر در ترکیب «دین قیّم» مانند: ﴿جَعَلَ اللَّهُ الْكُفَّةَ الْبَيْتِ الْحَرَامِ قِيَامًا لِلنَّاسِ...﴾ و در مثالهای مشهور مانند کاربرد «زید عدل»، دلالت برای آن دارد که تمام اجزای دین، از «قوام» الهی برخوردار است و هیچ نقص و هیچ کژی متوجه این دین نیست:

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا * قِيمًا لِيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِمَّنْ لَدُنْهُ وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا﴾. ۲

«به اسم «الله» که «رحمان» است، که «رحیم» است. تمام حمد از آن «الله» است، خداوندی که این کتاب را بر بنده‌اش نازل کرد و برای «او» هیچ نقص و هیچ کژی را قرار نداد. حال آن که او «قیّم» است تا آن که او از اعمال قدرت شدیدی انذار دهد که از جانب او واقع می‌شود و تا به مؤمنان بشارت دهد که برای آنان پاداش نیکویی است؛ همان مؤمنانی که اعمال صالح را انجام می‌دهند».

بسته به آن که ضمیر «ه» در ﴿وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا * قِيمًا﴾ به «عبد» باز گردد و یا به کتاب، مفهوم این عبارتها و دلالت‌های آن بسیار متفاوت خواهد بود. تمام مفسران بدون ذکر احتمال ارجاع این ضمیر به «عبد»، آن را به کتاب بازگردانده و در «بی عوج بودن» کتاب، بحث‌های بسیاری را مطرح کرده‌اند اما باید دانست که این ارجاع صحیح باشد یا نباشد، در هر صورت، این دو صفت، دو صفت از صفتهای خاتم پیامبران است. یعنی خاتم پیامبران، هم «قیّم» و هم «بی عوج» است.

۱ سوره انعام/۱۶۱.

۲ سوره کهف/۱ و ۲.

جهت روشن است: اگر این ضمیر به «عبد» باز گردد، بنا به تصریح کتاب خدا، خدای حکیم او را «بی عوج» قرار داده و او خواسته است که پیامبر رحمت «قیم» باشد اما اگر در واقع امر نیز این ضمیر به «کتاب» باز گردد، باز هم باید پیامبر رحمت را «بی عوج» و «قیم» دانست زیرا ممکن نیست، قرآن به عنوان وسیله هدایت به خاتم پیامبران نازل شده باشد تا او بندگان را انذار کند و خدا در همین جا به همین مطلب تصریح کرده باشد و خود پیامبر رحمت از چنین صفتی برخوردار نباشد و یا خدا قرآن را «قیم» قرار داده باشد و خود پیامبر رحمت «قیم» نباشد.

برهانهای بسیاری برای این حقیقت وجود دارد که مرجع این ضمیر «عبد» است. یکی از این برهانها، توجه به این واقعیت است که این آیه در مقام تعریف «انذار» خاتم پیامبران است نه در تعریف مقام «انذار» کتاب و نباید از خاطرها به دور ماند که قرآن بدون خاتم پیامبران «انذار» دهنده نیست.

برهان دیگر، توجه به مفهوم «قیم» است. اگر قرآن «قیم» باشد، «قیم خاتم پیامبران» نیز هست و این در حالی است که خدای حکیم قرآن را نازل کرده است تا پیامبر رحمت، عالمیان را «انذار» کند:

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا﴾^۱

«به اسم «الله» که «رحمان» است، که «رحیم» است. همراه است برکت آن خدایی که فرقان را بر بنده اش نازل کرد تا آن که او برای تمام عالمیان «نذیر» باشد».

و باز هم این در حالی است که قرآن بر خاتم پیامبران نازل شده تا خاتم پیامبران مردم را از ظلمات و به نور در آورد و این هدایت از شؤون هدایتی کتاب خدا شمرده نشده است:

﴿... كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ
الْحَمِيدِ﴾^۲

«... کتابی است که آن را به تو نازل کرده ایم تا تو خود مردم را با اذن ریشان، از «ظلمات» خارج سازی و به «نور» در آوری؛ تا مردم در راه خداوندی قرار گیرند که دست نیافتنی ستوده شده است».

اصولاً خدای حکیم کتاب را بر پیامبر رحمت نازل کرده است تا «وسیله» برای انذار آن حضرت باشد و این خود به آن مفهوم است که کتاب نمی تواند «قیم خاتم پیامبران» باشد بلکه این خاتم پیامبران است که «قیم کتاب» است و یعنی ضمیر باید به «عبد» باز گردد نه به «کتاب»:

۱ سورة فرقان / ۱.

۲ سورة ابراهیم / ۱.

﴿كِتَابٌ أَنْزَلَ إِلَيْكَ فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِنْهُ لِتُنذِرَ بِهِ وَذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ﴾^۱

«کتابی است که بر تو نازل شده است. پس در سینه ات حرجی از آن وجود نداشته باشد تا با آن انداز کنی و تا «ذکرا»یی برای مؤمنان باشد».

علاوه بر این برهانها - که برهانهایی قاطع نیز هستند - آیه: ﴿قُمْ فَأَنْذِرْ﴾ به خوبی نشان می دهد که «قیام» مقدمه لازم «انذار» است و این همان است که در آیات: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا * قِيمًا لِيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِمَّنْ لَدُنْهُ...﴾ نیز به آن اشاره و بلکه تصریح شده است.

بنا بر این، این آیات علاوه بر آن که شأن عظیمی را برای خاتم پیامبران تعریف می کند، نور هدایتی برای فهم تعبیر ﴿قُمْ فَأَنْذِرْ﴾ نیز می باشد زیرا که این آیه، هم قیام را تعریف می کند و هم «انذار» با مقدمه «قیام» را.

این مطلب، دومین روایت از «کتاب الحجّة» کتاب شریف کافی نیز می باشد. منصور بن حازم به حضرت امام صادق علیه السلام این گونه گزارش داده است:

«... قُلْتُ لِلنَّاسِ: تَعَلَّمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ هُوَ الْحُجَّةَ مِنَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ؟ قَالُوا: بَلَى. قُلْتُ: فَحِينَ مَضَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ كَانَ الْحُجَّةَ عَلَى خَلْقِهِ؟ فَقَالُوا: الْقُرْآنُ. فَتَنْظَرْتُ فِي الْقُرْآنِ فَإِذَا هُوَ يُخَاصِمُ بِهِ الْمُزَجِّجِي وَالْقَدْرِي وَالزَّنْدِيقِي الَّذِي لَا يُؤْمِنُ بِهِ حَتَّى يَغْلِبَ الرِّجَالُ بِخُصُومَتِهِ. فَعَرَفْتُ أَنَّ الْقُرْآنَ لَا يَكُونُ حُجَّةً إِلَّا بِقِيَمٍ. فَمَا قَالَ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ كَانَ حَقًّا. فَقُلْتُ لَهُمْ: مَنْ قِيَمِ الْقُرْآنِ؟ فَقَالُوا: ابْنُ مَسْعُودٍ قَدْ كَانَ يَعْلَمُ وَعُمَرُ يَعْلَمُ وَحَدِيثُهُ يَعْلَمُ. قُلْتُ: كَلِّهِ؟ قَالُوا: لَا. فَلَمْ أَجِدْ أَحَدًا يَقُولُ إِنَّهُ يَعْرِفُ ذَلِكَ كُلَّهُ إِلَّا عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَإِذَا كَانَ الشَّيْءُ بَيْنَ الْقَوْمِ، فَقَالَ هَذَا لَا أَدْرِي وَقَالَ هَذَا لَا أَدْرِي وَقَالَ هَذَا لَا أَدْرِي. فَأَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ قِيَمِ الْقُرْآنِ وَكَانَتْ طَاعَتُهُ مُفْتَرَضَةً وَكَانَ الْحُجَّةَ عَلَى النَّاسِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَنَّ مَا قَالَ فِي الْقُرْآنِ فَهُوَ حَقٌّ. فَقَالَ: رَحِمَكَ اللَّهُ»^۲.

«... به مردم گفتیم: آیا می دانید رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حجت خدا بر خلق او بود؟ آنان گفتند: بله. گفتیم: وقتی رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از دنیا رفت، چه کسی حجت خدا بر خلق اوست؟ آنان گفتند: قرآن. پس من در قرآن نظر کردم و آن را این گونه یافتیم که مرجئه و قدریه و زندیقیهایی که به قرآن ایمان ندارند، به این قرآن علیه مخالفانشان محاجه می کنند تا آن که در دشمنی بر دیگران پیروز شوند. پس دانستم قرآن جز با «قیم» حجت نیست و آن حجت هر آن چه در باره قرآن بگوید، حق همان است. سپس به آنان گفتیم: «قیم» قرآن کیست؟

۱ سوره اعراف/۲.

۲ الکافی ج ۱/۱۶۹.

آنان گفتند: ابن مسعود می دانست و عمر می داند و حذیفه هم می داند. گفتم: همه آن را؟! گفتند: نه. پس من جز علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فردی را نیافتم که گفته شود او همه قرآن را می داند و آن گاه که موضوعی در میان مردم مطرح باشد، آن یک می گوید من نمی دانم و آن یک می گوید من نمی دانم و آن یک دیگر می گوید: من می دانم. پس من شهادت می دهم که علی عَلَيْهِ السَّلَامُ «قیم» قرآن بود و اطاعت از او واجب است و او بعد از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حجت خدا بر خلق است و شهادت می دهم، آن چه او در باره قرآن می گوید، حق همان است. پس او (= حضرت امام صادق) فرمود: خدای تو را رحمت کند».

در نهایت، باید دانست:

«قائم» و «مُنذِر»، اسم فاعل از «قیام» و «انذار» است و پیامبر رحمت با امتثال فرمان «قُمْ فَأَنْذِرْ»، هم «قائم» می شود و هم «منذر». «قیم» صفت مشابهه و «قَوَام» صیغه مبالغه است و با وجود بُعد «عالمیان» برای محدوده «انذار» و «قیام» خاتم پیامبران، او هم «قیم» است و هم «قَوَام» و نباید فراموش شود که استمرار از ویژگیهای افعال امر و از جمله، دو فرمان «قُمْ» و «أَنْذِرْ» است.

حال و اگر چنانچه شرایط این «قیام» به گونه ای پیش رود که «قیام»، جزئی از ویژگیهای آن حضرت به شمار رود، خود او «قیام» می شود و از آن جا که دعوت آن حضرت، برای تمام عالمیان است، او برای تمام عالمیان «قیام» خواهد بود و این خود، تعریفی برای جایگاه هدایتی خاتم پیامبران است.

برای یاد آوری گفته می شود که «مستقیم» نیز از ماده «قوم» ساخته شده و «صراط» خدای حکیم، «صراط مستقیم» است و بدون تفصیلی دیگر در بحث، پیامبر خدا، «صراط مستقیم» است.

بنا بر آن چه مرحوم طبرسی در «احتجاج» روایت کرده پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در «غدیر خم» خطاب به حاضران «حجّة الوداع» چنین فرموده است:

«مَعَاشِرَ النَّاسِ! أَنَا صِرَاطُ اللَّهِ الْمُسْتَقِيمِ» الَّذِي أَمَرَكَ بِاتِّبَاعِهِ ثُمَّ عَلَيَّ مِنْ بَعْدِي ثُمَّ وَوَلَدِي مِنْ صُلْبِهِ، أَيْمَةً يَهْدُونَ إِلَى الْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ».

«ای مردمان! من «صراط خداوند» هستم که مستقیم است؛ همان صراطی که خداوند شما را به تبعیت از آن فرمان داده است و بعد از من، «علی» و بعد از او، فرزندان من از نسل او، «صراط مستقیم» هستند؛ همان امامانی که به سوی حق هدایت می کنند و به حق، در حکم و حکومت، به اجرای عدالت می پردازند».

مرحوم طبرسی در ادامه چنین آورده است:

«ثُمَّ قَرَأَ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ...». وَقَالَ: فِي نَزَلَتْ وَفِيهِمْ نَزَلَتْ وَلَهُمْ عَمَّتْ وَإِيَّاهُمْ حَصَّتْ. أُولَئِكَ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ. أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ.»

«او سپس چنین خواند: «تمام حمد از آن «الله»، ربّ جهانیان است...». و فرمود: این سوره در باره من و همچنین در باره آنان، نازل شده است و همه آنان را شامل می شود و تنها به آنان اختصاص دارد. آنان اولیاء خداوند که برای آنان بیمی از آینده و اندوهی از گذشته نیست. آگاه باشید که قطعاً «حزب الله» همان غلبه یافتگان هستند.»

براین اساس، خاتم پیامبران و امیر ابرار و فرزندان این دو بزرگ، «صراط الله» هستند که مستقیم است؛ همان «صراط الهی که باید از آن تبعیت شود» و مقصود از «هدایت به صراط مستقیم مشخص» که صبح و شام و در هر نماز با عبارت «أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ * صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ»، از خدا درخواست می شود نیز همین است.

دعوت علنی و دعوت خویشان نزدیک

آیات کتاب خدا دلالت بر این مطلب دارد که دعوت پیامبر رحمت از دو بخش عمده تشکیل شده است. این دو بخش، همان دو بخشی است که کتابهای سیره نیز متذکر آن شده اند:

۱. دعوت غیر علنی که به خویشان نزدیک اختصاص دارد.

۲. دعوت علنی که همه بندگان را شامل می شود.

فرمانی که بر اساس آن، پیامبر رحمت باید خویشان نزدیکش را دعوت کند، آیتی از «سوره شعراء» است:

«وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ * وَأَخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»^۱.

«و نزدیکترین افراد از خاندانت را انداز کن. و بالهایت را برای افرادی از مؤمنان پایین بیاور که از تو تبعیت کرده اند.»

پیامبر رحمت به فرمان خدا به همان صورتی عمل کرد که خدایش به او فرمان داد. یعنی پس از صدور فرمان «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» باید به دنبال اقدام یا اقدامهایی گشت که خاتم پیامبران در این ارتباط انجامش داده است زیرا بدون تردید، پیامبر رحمت به این فرمان عمل کرده و اقدام یا اقدامهایی را به انجام رسانده است. با وجود این ویژگی باید پذیرفت که:

نفس وجود این فرمان، حکایت از وجود چنین مرحله‌ای در دعوت خاتم پیامبران دارد. یعنی اگر چنانچه تاریخ زندگانی پیامبر رحمت با درج این خبر - به درست یا نادرست - نگاشته شده باشد، باید اثری از این اقدامها در آن تواریخ یافت شود. فراموش نشود، این دعوت، به هر صورت انجام شده باشد، حتماً قبل از دعوت علنی خاتم پیامبران به انجام رسیده است.

با مراجعه به تواریخ و سیره‌های عامه، از این اقدام، آثار مهمی یافت می‌شود که به نابودی آنها اقدام نیز شده است. برواقعه مهمی که پس از نزول این آیه به وقوع پیوسته، نام «یوم الإنذار» نهاده شده است. طبری در این خصوص این گونه آورده است:

«... عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾، دَعَانِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ لِي: يَا عَلِيُّ! إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَنْذِرَ عَشِيرَتِي الْأَقْرَبِينَ. فَضَفْتُ بِذَلِكَ ذَرْعًا وَعَرَفْتُ أَنِّي مَتَى أَبَادِيهِمْ بِهَذَا الْأَمْرِ أَرَى مِنْهُمْ مَا أَكْرَهُ. فَصَمْتُ عَلَيْهِ حَتَّى جَاءَنِي جَبْرِئِيلُ، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ! إِنَّكَ إِلَّا تَفْعَلْ مَا تُؤْمَرُ بِهِ يُعَذِّبُكَ رَبُّكَ. فَاصْنَعْ لَنَا صَاعًا مِنْ طَعَامٍ وَاجْعَلْ عَلَيْهِ رَجُلَ شَاةٍ وَامْلَأْنَا عَسًا مِنْ لَبَنٍ ثُمَّ اجْمَعْ لِي بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ حَتَّى أَكَلْمَهُمْ. ... ثُمَّ تَكَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ! إِنِّي وَاللَّهِ مَا أَعْلَمُ شَابًّا فِي الْعَرَبِ جَاءَ قَوْمَهُ بِأَفْضَلِ مِمَّا قَدْ جِئْتُكُمْ بِهِ، إِنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِخَيْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَقَدْ أَمَرَنِي اللَّهُ تَعَالَى أَنْ أَدْعُوَكُمْ إِلَيْهِ. فَأَيُّكُمْ يُؤَازِرُنِي عَلَى هَذَا الْأَمْرِ عَلَى أَنْ يَكُونَ أَخِي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي فِيكُمْ؟ قَالَ: فَأَحْجَمَ الْقَوْمُ عَنْهَا جَمِيعًا وَقُلْتُ: ... أَنَا يَا نَبِيَّ اللَّهِ! أَكُونُ وَزِيرَكَ عَلَيْهِ فَأَخَذَ بِرَقَبَتِي، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ هَذَا أَخِي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي فِيكُمْ فَاسْمَعُوا لَهُ وَأَطِيعُوا. قَالَ: فَقَامَ الْقَوْمُ يَضْحَكُونَ وَيَقُولُونَ لِأَبِي طَالِبٍ: قَدْ أَمَرَكَ أَنْ تَسْمَعَ لِابْنِكَ وَتَطِيعَ»^۱.

«از عبد الله بن عباس، از علی بن ابی طالب، نقل است که فرموده است: وقتی آیه ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ بر رسول خدا ﷺ نازل شد، رسول خدا ﷺ مرا خواند و به من گفت: ای علی! خدا به من فرمان داده که خویشان نزدیک خودم را انذار نمایم و من این کار برایم سخت آمده است و می‌دانم که من وقتی نسبت به این امر اقدام کنم از آنان چیزهایی را می‌بینم که ناخشنودم می‌کند. به این جهت، سکوت اختیار کردم تا آن که جبرئیل بر من نازل شد و گفت: ای محمد! به درستی که اگر تو آنچه را به آن فرمان داده شده‌ای، انجام ندهی، ربت تو را عذاب خواهد کرد. پس تو ظرفی از غذا بساز و بر آن پاچه‌ای از گوسفند را قرار بده و قدح بزرگی را از شیر پر کن و بعد از آن بنی عبدالمطلب را جمع کن تا من با آنان سخن بگویم.

... رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از آن، شروع به سخن گفتن کرد و فرمود: ای بنی عبدالمطلب! به خدا قسم! که من جوانی را در عرب نمی‌شناسم که برای قومش چیزی آورده باشد، بهتر از آنچه من برای شما آورده‌ام. من برای شما خیر دنیا و آخرت را آورده‌ام و خدا به من فرمان داده است تا آن که شما را به آن دعوت کنم. پس کدام یک از شما در این کار، مرا یاری می‌کند تا برادر من و وصی من و خلیفه من در میان شما باشد. او (=مولی امیرمؤمنان علیه السلام) فرمود: پس همه آن جماعت سرها را به زیر انداختند. و من گفتم: من، ای رسول خدا! من در این کار وزیرتومی‌شوم. پس او دست به گردن من زد و فرمود: این برادر من و وصی من و خلیفه من در میان شماست. پس کلام او را بشنوید و اطاعت کنید. او (=مولی امیرمؤمنان علیه السلام) فرمود: پس آن جماعت برخاستند و می‌خندیدند و به ابو طالب می‌گفتند: او به تو فرمان می‌دهد که از پسر حرف بشنوی و اطاعت کنی!»

و همین طبری در کتاب تفسیرش همین روایت را این گونه نقل کرده است:

«... عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله... وَقَدْ أَمَرَنِي اللَّهُ أَنْ أَدْعُوَكُمْ إِلَيْهِ، فَأَيُّكُمْ يُؤَاظِرُنِي عَلَى هَذَا الْأَمْرِ، عَلَى أَنْ يَكُونَ أَخِي وَكَذَا وَكَذَا؟ قَالَ: فَأَحْجَمَ الْقَوْمُ عَنْهَا جَمِيعًا وَقُلْتُ: ... أَنَا يَا نَبِيَّ اللَّهِ! أَكُونُ وَزِيرَكَ عَلَيْهِ فَأَخَذَ بِرَقَبَتِي ثُمَّ قَالَ: إِنَّ هَذَا أَخِي وَكَذَا وَكَذَا. فَاسْمَعُوا لَهُ وَأَطِيعُوا. قَالَ: فَقَامَ الْقَوْمُ يَضْحَكُونَ وَيَقُولُونَ لِأَبِي طَالِبٍ: قَدْ أَمَرَكَ أَنْ تَسْمَعَ لِأَبْنِكَ وَتُطِيعَ»^۱.

همان گونه که ملاحظه می‌شود او به جای عبارت «فأئیکم یؤاظرنی علی هذا الأمر علی أن یکون أخي ووصی و خلیفتی فیکم»؟ عبارت «فأئیکم یؤاظرنی علی هذا الأمر، علی أن یکون أخي وکذا وکذا»؟ را گذارده است و به جای عبارت «إن هذا أخي ووصی و خلیفتی فیکم» عبارت «إن هذا أخي وکذا وکذا» را! و این تغییر، حکایت از منش و سیره طبری در تمام تفسیر و تاریخ او دارد.

این که در «یوم الانذار» چه چیزی روی داده و آیا رویداد همان گونه بوده که امامیه نقلش کرده‌اند و یا آن گونه بوده که غیر امامیه آن را گزارش کرده‌اند و یا اصولاً به صورت سومی «یوم الانذار» به وقوع پیوسته است، موضوعی نیست که به این مقطع از بحث ارتباطی داشته باشد. آن چه در این مرور به آن نیاز است، دقت در این مطلب است که این مرحله، یک مرحله مهم از تاریخ دعوت خاتم پیامبران بوده است و قابل حذف نیست.

ماجرای «یوم الانذار» - دست کم در حد داستانی از این واقعه - برای بسیاری از ما مشخص و روشن است. در این روز، پیامبر رحمت بنا به فرمان خدای جهانیان نزدیکترین افراد خاندانش را دعوت و آنان را

«انذار» کرد. البته دعوت برای حضور در این جلسه، توسط امیر مؤمنان انجام پذیرفت. دعوت شدگان، حدود چهل نفر بودند و این در حالی است که عدد «عشیره» پیامبر رحمت بسیار بزرگتر از این رقم بود. دعوت شدگان، مردانی بودند که به خاتم پیامبران از نظر خانوادگی بسیار نزدیک بودند.

ناگفته پیداست که دعوت خویشان نزدیک به همین یک جلسه خلاصه نشده و سالیانی به طول انجامیده اما در نقل همین یک ماجرا مشخص است که چه کرده‌اند، تکلیف بقیه دعوت پیامبر رحمت در این سالها از همین یک روزش، مشخص است.

حیف است، در این جا و با هدایت آیات: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ * وَأَخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ عرض ادبی به ساحت قدس حضرت ابوطالب نشود:

طبری در پایان نقل ماجرای «یوم الإنذار» به هر دو صورت، تحریف شده در قالب خودشان و تحریف نشده در قالب خودشان، تصریح کرده است که همه حاضران «یوم الإنذار» در هنگام خروج به حضرت ابوطالب این گونه گفته‌اند: «قَدْ أَمَرَكُ أَنْ تَسْمَعَ لِابْنِكَ وَتُطِيعَ». این خودش بهترین برهان برای واقعیت است که:

حضرت ابوطالب در همان روز اول، دعوت خاتم پیامبران را پذیرفته که در غیر این صورت، پیامبر خدا به او فرمان نداده بود که از حضرت امیر مؤمنان، حرف بشنود و اطاعت کند.

اکنون زمان مرور بر آیه: ﴿وَأَخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ از این دو آیه است. برای این اساس، پیامبر خدا باید بالهائش را برای دو تن از حاضران پایین بیاورد: برای امیر مؤمنان و برای پدر امیر مؤمنان که سلام و صلوات خدا بر آنان باد.

حال و اگر چنانچه به آیه اکرام پدر و مادر رجوع شود، حقیقت عظیمی در مقابل دیدگان ظاهر می‌شود:

﴿وَقَصَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرُهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا * وَأَخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ أَرْحَمُهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا﴾^۱

«و رب توبه صورت قطعی، مقرر کرد که جز او را عبادت نکنید و احسان به پدر و مادر را نیز مقرر کرد.

حال اگر چنانچه یکی از آن دو و یا هر دو در نزد تو پیر شدند، پس به آنان «اف» مگو و آنان را از خود مران و به آنان سخنی از روی کرامت بگو. و برای آن دو، بالهای فروتنی را از روی رحمت پایین آور و بگو: ای رب من! آن دو را مورد رحمت خود قرار ده همان گونه که آن دو مرا تربیت کردند در حالی که خردسال بودم».

براین مبنا، رحمة للعالمین باید بالهای رحمتش را برای این دو تن پایین بیاورد. این در حالی است که یکی از این دو تن، در حکم پدر آن حضرت نیز هست که مشمول پایین آوردن بال برای پدر و مادر نیز می‌شود.

بعد از طی مرحله دعوت خویشان نزدیک - که ممکن است بسیار طولانی هم بوده باشد - دعوت علنی خاتم پیامبران با فرمان: ﴿فَأُصَدِّعُ بِمَا تُؤْمَرُ وَأُعْرِضُ عَنِ الْمُشْرِكِينَ﴾ آغاز شد:

﴿فَأُصَدِّعُ بِمَا تُؤْمَرُ وَأُعْرِضُ عَنِ الْمُشْرِكِينَ * إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ * الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ﴾^۱

تفاوت‌های زیادی میان دو فرمان ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ و ﴿فَأُصَدِّعُ بِمَا تُؤْمَرُ وَأُعْرِضُ عَنِ الْمُشْرِكِينَ﴾ وجود دارد که نیازی به دقت زیاد هم ندارد:

فرمان اول، فرمانی مقید است و فرمان دوم، فرمانی مطلق. در فرمان دوم به این مطلب تصریح شده که این فرمان باید با صدای بلند و به گونه‌ای انجام شود که دیگران و به ویژه مشرکان آن را بشنوند و در فرمان اول، بحثی از بلندی صدا در ضمن دعوت به میان نیامده است.

مهمتر آن که این دو فرمان، قابل ادغام نیست و نمی‌توان آنها را به یک مرحله از دعوت خاتم پیامبران نسبت داد مگر آن که در این دو فرمان، تحریف یا تحریفهایی صورت بگیرد.

واقعه‌ای که از «یوم الإنذار» مطرح شد، به خوبی نشان می‌دهد که این واقعه و این وقایع، برای دانشمندان عامه قابل ارائه نیست و اگر چنانچه قرار باشد برای ذکر این وقایع اقدامی شود، باید این اقدام به گونه‌ای انجام شود که باورهای خود آنان را به چالش نکشاند.

بخاری و بخاریها این کار را با ساخت آیه‌ای از قرآن به انجام رسانده و آن را به خدا و پیامبر رحمت نسبت داده‌اند. البته چاپ کنندگان صحیح بخاری، برای پوشش دادن

مناسبی به این نکبت و این تحریف واضح، علامت آیه را از روی آیه دست ساز بخاری و بخاریها برداشته‌اند و صد البته که این تنها کاری بوده است که آنان می‌توانستند در این رابطه انجامش دهند اما باید دانست که این نکبت و این تحریف ظاهر، به هیچ عنوان پوشش پذیر نیست:

«عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ... ، قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ * وَرَهْطَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ﴾، خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَتَّى صَعِدَ الصَّفَا فَهَتَفَ: يَا صَبَا حَاهُ! فَقَالُوا: مَنْ هَذَا؟ فَاجْتَمَعُوا إِلَيْهِ. فَقَالَ: أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخْبَرْتُكُمْ أَنَّ خَيْلًا تَخْرُجُ مِنْ سَفْحِ هَذَا الْجَبَلِ، أَكُنْتُمْ مُصَدِّقِي؟ قَالُوا: مَا جَرَّبْنَا عَلَيْكَ كَذِبًا. قَالَ: فَإِنِّي نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيَّ عَذَابٍ شَدِيدٍ. قَالَ أَبُو لَهَبٍ: تَبًّا لَكَ! مَا جَمَعْتَنَا إِلَّا لِهَذَا؟ ثُمَّ قَامَ. فَنَزَلَتْ: ﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ﴾ * وَقَدْ تَبَّ﴾. هَكَذَا قَرَأَهَا الْأَعْمَشُ يَوْمَئِذٍ».^۳

«از ابن عباس... نقل است که گفت: وقتی این آیات نازل شد: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ * وَرَهْطَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ﴾، رسول خدا ﷺ از خانه خارج شد و از کوه صفا بالا رفت و فریاد برآورد: وای از این صبحی که بوی جنگ می‌دهد! آنان گفتند: این کیست؟ و به گردش جمع شدند. او فرمود: آیا شما این گونه‌اید که اگر من به شما خبر دهم که لشکری از پشت این کوه به قصد شما می‌آید، آیا شما مرا تصدیق می‌کنید؟ آنان گفتند: ما تجربه آن را نداریم که تو کذبی گفته باشی. او فرمود: پس من شما را هشدار می‌دهم که پیش رویتان عذابی شدید قرار دارد. ابولهب گفت: روزگارت سیاه باشد! تو ما را فقط برای همین جمع کردی؟! او سپس برخاست و این آیات نازل شد: ﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ﴾ * وَقَدْ تَبَّ﴾. اعمش در آن روز، این آیات را این گونه قرائت کرد».

پرواضح است، بخاری و بخاریها تلاش کرده‌اند تا به هر دلیلی، واقعه «یوم الإنذار» و اندازهای دیگر خویشان نزدیک پیامبر خدا را در ضمن سه سال، از زندگانی آن حضرت حذف کنند. او و آنان برای این منظور، به «انذار عشیره اقربین خاتم پیامبران»، «انذار قوم مخلص او» را اضافه و با این عمل، علاوه بر آن که این مرحله را به طور کل از زندگانی پیامبر رحمت حذف کرده‌اند، به خیال خودشان توانستند تا ماجرای را که برای آغاز دعوت علنی ذکر شده است، به جای ماجرای «یوم الإنذار» در کتابهایشان درج کنند. دو آیه‌ای که برای این منظور، ساخته و پرداخته و به آیات کتاب خدا اضافه شده یکی

۱ قسمت بعدی یعنی عبارت «وَرَهْطَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ» آیه نیست بلکه از آیات ادعایی بخاری و امثال اوست.

۲ عبارت «وَقَدْ تَبَّ» نیز از آیات ساخت بخاری و بخاریهاست.

۳ صحیح البخاری ج ۶ / ۱۷۹، صحیح مسلم ج ۱ / ۱۹۳ و... .

﴿وَرَهْطَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ﴾ و دیگری ﴿وَقَدْ تَبَّ﴾ است.

مسلم با دست کاری مختصری خواسته است تا قدری از نکبت این روایت را بکاهد؛ از نکبت روایتی که در منطق آنان کاملاً صحیح و بلکه شاه صحیح و صحیح اعلائی^۱ است و به صورتی واضح بر تحریف قرآن امضا می کند:

«... عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ * وَرَهْطَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ﴾، خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَتَّى صَعِدَ الصَّفَا، ... ثُمَّ قَامَ فَنَزَلَتْ هَذِهِ السُّورَةُ: ﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ * وَقَدْ تَبَّ﴾، كَذَا قَرَأَ الْأَعْمَشُ إِلَى آخِرِهِ».^۲

ملاحظه می شود، مسلم نيسابوری «لَمَّا نَزَلَتْ: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ * وَرَهْطَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ﴾» را به «لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ * وَرَهْطَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ﴾» و «فَنَزَلَتْ: ﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ * وَقَدْ تَبَّ﴾» را به «فَنَزَلَتْ هَذِهِ السُّورَةُ: ﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ﴾» تبدیل کرده و به خیال خودش مشکل تحریف را در این روایت حل کرده است.

و در نهایت، تحریف کنندگان قرآن فریاد برآوردند که رافضیان قرآن را تحریف کرده اند! به هر حال و بر اساس آیه: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ و نیز: ﴿فَأَصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ﴾، باید پذیرفت که:

پیامبر رحمت فرمان دعوت خویشان نزدیکش را قبل از فرمان دعوت عام به انجام رسانده است.

اکنون و بر این پایه ها، باید پذیرفت که:

هر فرمان «انذار»ی که خطاب به پیامبر رحمت صادر شده، اگر چنانچه اطلاق داشته باشد، حتماً بعد از فرمان دعوت خویشان نزدیک و بعد از علنی شدن دعوت، صادر شده و فرمان آغاز «سوره مدثر» از این فرمانهاست.

۱ عامه به روایتی که هم مسلم و هم بخاری آن را نقل کرده باشند، «شاه صحیح» و یا «صحیح اعلائی» می گویند.

۲ صحیح مسلم ج ۱ / ۱۹۳.

۳ عبارت «وَقَدْ تَبَّ» نیز از آیات ساخت بخاری و بخاریهاست.